



۲۰۱۸/۰۸/۱۹

دوکتور محمد اکبر یوسفی.

ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت ششم)

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات به تاریخ ۲۰۱۱/۰۴/۱۴ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپیی، و رفع سکتگی های احتمالی، فقط در آغاز تذکر کوتاه صورت گرفته، متباقی متن بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

حال در پیوند با مطلب متذکره در قسمت پنجم، بر یک جهت مناسبات فرهنگی افغانستان، با خارج، به عنوان نمونه با آلمان نظر می اندازیم. چون فعلاً آرشیف نشرات افغانی در دست نیست، آنرا باز می گذارم، ولی مروری بر برخی از نشرات آلمانی، بطور نمونه مجلات «شپیگل» و «شترن»، ممکن تصویری از علاقمندی آنکشور با افغانستان، بدست آید.

مروری بر صفحات بخشی از نشرات معتبر آلمانی که از سال ۱۹۴۸م الی ۱۹۹۸م جمع آوری شده است، دیده می شود که مجله شپیگل نخستین مطلبی را، در شماره ۵۱ سال ۱۹۵۵م آن مجله در باره افغانستان به نشر رسانیده است، در حالی که این مجله، بعد از جنگ دوم جهانی، در سال ۱۹۴۷/۴۸م، به نشرات آن، آغاز نموده است. درین مطلب موضوعات چندی را بیان داشته است، که فضای جنگ سرد در مناسبات بین المللی بین دو قدرت بزرگ متخاصم، یعنی بین ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، حکمفرما بوده است. تفصیل درین مورد، گنجایش ندارد، ولی اگر تنها بشکل آمار تذکر دهیم، ممکن برای خواننده محترم تصویری ایجاد گردد، که در چه مرحله، مردم این کشور، در باره حوادث کشور افغانستان، چه نوع معلومات، حاصل می نموده اند.

شمارش عناوین نشان می دهد که از سال ۱۹۴۸م الی ۱۹۷۳م، سال سقوط سلطنت، یعنی در مدت قریب به ۲۵ سال، در ۱۶ شماره این مجله، که اکثراً با محتوای یک یا دو جمله بچشم می خورد و با ذکر نام افغانستان بسنده شده است. فقط در سال ۱۹۵۵م، طوری که در بالا نیز ذکر شد، مطلبی در پنج صفحه مختلف جا داده شده است و باز در سال ۱۹۷۳م، جریان سقوط رژیم سلطنت در حجم یک صفحه منتشر گردیده است که در عین زمان عکس های پادشاه سقوط داده شده و رئیس جمهور نو، که بحیث رهبر لقب کسب نموده بود، نیز جای داده شده است.

در مدت پنج سال دوره ریاست جمهوری "سردار محمد داوود خان"، این مجله هیچ مطلب دیگری منتشر نساخته است. در سال ۱۹۷۸م، دو مطلب به نشر رسیده است. مطلب اولی تحت عنوان: «**زهر افشاندن شد.**»، جریان سقوط رژیم "سردارمحمد داوود خان"، و بقدرت رسیدن "نورمحمد تره کی" در چهار صفحه گزارش یافته است. در زیر عکس "محمد داوود خان"، تذکر داده شده است که «**رئیس داوود و تمام فامیل او بقتل رسیده اند.**» در شماره ۳۶ سال ۱۹۷۸م یک گزارش تحت عنوان: «**هیچوقت قمر نخواهد شد.**» در سال ۱۹۷۹م، در چهار شماره، گزارشات مفصل وجود دارد. در سال ۱۹۸۰م که چند هفته از

ورود قوای شوروی به افغانستان گذشته بود، در عین زمان موضوع بازی های اولمپیک در مسکو مطرح بحث بوده است، مفصل ترین گزارش در رابطه با افغانستان منتشر شده است. درین سال در ۱۴ شماره از جمله ۵۲ شماره در سال، گزارشات مفصل وجود دارد. طی سالهای بعدی نیز توجه خاص به شرح وقایع افغانستان مبذول داشته اند. در سالهای بعد، بالترتیب در سال ۱۹۸۱م در ۹ شماره، ۱۹۸۲م در ۵ شماره، ۱۹۸۳م در ۱۰ شماره، ۱۹۸۴م در ۲ شماره، ۱۹۸۵م در ۹ شماره، ۱۹۸۶م در ۴ شماره، ۱۹۸۷م در ۹ شماره، ۱۹۸۸م در ۲۱ شماره، ۱۹۸۹م در ۱۳ شماره (سالهای اند که مذاکرات ژینو به انجام می رسید)، در سال ۱۹۹۰م در ۴ شماره، در سال ۱۹۹۱م در ۴ شماره، در سال ۱۹۹۲م، سال سقوط رژیم «چپ»، و بقدرت رسیدن «مجاهدین» در ۷ شماره، ۱۹۹۳م در ۲ شماره، ۱۹۹۴م، سال آغاز جنگ دوباره بین حزب اسلامی در اتحاد با دوستم، علیه حکومت برهان الدین ربانی، در ۲ شماره، ۱۹۹۵م در ۴ شماره، ۱۹۹۷م در ۶ شماره، ۱۹۹۷م در ۲ شماره، ۱۹۹۸م در ۴ شماره. بر اساس تعداد گزارشات می توان کمی نتیجه گرفت که کدام یک از حوادث و در چه زمانی، مورد توجه بیشتر قرار گرفته است.

در سالهای بعدی نشرات این مجله، کمتر بنظر نمی رسد، اما به نسبت کمی وقت، همچو لیست، ترتیب شده نتوانست. در آرشیف الکترونیکی، می توان مشاهده نمود.

با تفاوت از «شپیگل» مجله مصور «شترن» چاپ آلمان، نخستین گزارش آنرا در سال ۱۹۷۳م، به نشر سپرده است. این گزارش را گزارشگر آن، از بدخشان و سایر نقاط افغانستان، در رابطه با سالهای خشک سالی تهیه نموده است. این گزارش یکی از پر آوازه ترین گزارشات در نیمه اول دهه هفتاد قرن بیست در باره افغانستان محسوب می گردد. در عده از عناوین درشت می خوانیم: «**پادشاه مردم خود را به گرسنگی سپرده است**» و در همانجا پهلوی یک عکس که اکثراً اطفال بنظر می رسند، گزارش می گردد: «**صد ها هزار نفر در پادشاهی افغانستان واقع در آسیای مرکزی طی ماه های اخیر از گرسنگی جان داده اند. الی شروع سال آینده این مرگ و میر ادامه خواهد داشت. پادشاه، ظاهر شاه، هیچ کاری نمی کند، تا این وضع غم انگیز (درامه) در مناطق کوهستانی خاتمه یابد. او بر مأموران دولتی فاسد و وزرای بی کفایت تکیه کرده است. آنها این کشور را به یکی از عقب افتاده ترین کشورهای آسیا، مبدل ساخته اند. در پای عکس اطفال می نویسد: «**اطفال دره یفتال از سه سال بدینسو دیگر گوشت یا همچنان نان، نخورده اند. آنها خود را تقریباً فقط از علف و توت تغذیه می کنند.**»» (شترن، شماره ۱۹، سال ۱۹۷۳م)**

در همین سال رژیم سلطنتی سقوط نمود. به نظر نویسنده، ارزیابی مبنی بر اینکه، همین حادثه، با چه وزنه در تغییر رژیم نقش داشته بوده باشد، نیازمند مطالعه وسیعتر و تفکر عمیقتر می باشد. به هر صورت ممکن بدون اثر نبوده باشد. آنچه جلب توجه می نماید، اینست که درین دو نشریه معروف، از قانون اساسی زمان سلطنت و اعلان «**دیموکراسی**» توسط رژیم، گزارشی بنظر نرسیده است، فقط در یک گزارش یکی از اخبار به چشم می خورد، **که پادشاه وکلای پارلمان را ذریعه پولیس، به جلسه حاضر ساخته است. در عین زمان در رابطه با فساد اداری، در همان سال نوشته اند که رئیس پولیس گندم کمکی کشور ها را، به محتکرین بازار سیاه، بفروش می رسانیده است.**

اینکه انکشافات اروپا، بخصوص از آوان آغاز ایجاد دولت های ملی درین قاره، چه تأثیراتی را بر افغانستان وارد آورده باشد، ترجیح داده ایم، تا نخست کمی در باره تصور مردمان این قاره در باره مفهوم ملت و ملت گرایی، جست جو نموده، با اختلاف نظر های ممکن آنها هم چنان، آشنا شویم. بعداً ممکن رد پی نفوذ این افکار به اصطلاح «وارداتی» را در کشور ما بهتر تشخیص بتوانیم.

دانشمندان معروف بار دیگر گزارش می دهند که ملت گرایان هم اینجا و آنجا مدعی اند که گویا، ریشه های تاریخی «ملت» عمیق بوده، چنین استدلال می نمایند که همیشه، می شود به این آیدیالوژی تحرک و موج جدیدی ببخشند. "سمیت" یکی از دانشمندانی است که روی ریشه های اصلی گروپ های «ایتنی» و بروز ملت، آثار متعدد علمی بدست نشر سپرده است، به موضوعات افسانه و فرهنگ نیز توجه داشته، در کتابش تحت عنوان «نیشنل ادینتیتی»، ("هویت ملی") می نویسد: ۴۲۹ سال قبل از میلاد مسیح، بعد از ۳۰ سال رهبری «آتن»، توسط «پریکلس»، امپراتوری، با مصیبت و ویرانی روبر گردید.

(«پریکلس»، پسر «ایکسانتیوس»، مادرش از فامیل با نفوذ «الکمیونید» پدرش از قوم محلی، «اکمانتیس»، خود بحیث شخصیت معتبر دولتی وقت «آتن»، جنرال برجسته، دو سال امپراتوری آتن را، در جنگ با پارس رهبری می نمود: (ویکیپدیا) از همان لحظات بعد، قدرت «آتن» روبه تضعیف می گرائیده است. در همانسال «سوفوکلس»، صحنه ای را تمثیل می کند و آن حادثه را، «بزرگترین» تراژیدی، تحت عنوان «پادشاه اودیپوس»، قلمداد می نماید. در عین زمان گاه گاه **نمایشنامه نویسی هوشدار می داده است که خطرات در برابر افتخارات و قدرت متصور بوده، اما مسئله اساسی عبارت از هویت است.** (هویت ملی) «نیشنل ادینتیتی»، انتونی د. سمیت، ۱۹۹۱م، ص. ۱)). در باره «پریکلس»، منابع دیگر می نویسند که موصوف در ساحة ادبیات و همچنان تطبیق اصول **دیموکراسی** توجه زیاد مبذول داشته، همچنان بخش های زیاد «اکروپولیس» را اعمار نموده است. منتقدین او از وی به عنوان **شهرت طلب** نیز یاد نموده اند. در دیموکراسی او باشنندگان اصلی «آتن»، صاحب قدرت و امتیاز بوده اند.

طوری که قبلاً نیز تذکر رفته است، در هر یکی از کشور اروپایی، بنابر ترکیب جوامع آنها، تعریف خاص ملی خود را داشته اند. تنوع در عناصر ترکیبی و تفاوت ها در سطح انکشاف نیز، بر **ماهیت هویت ملی** و سطح روابط بین کتگوری های مختلف اجتماعی متفاوت بوده، وجوه مشترک، در داخل جامعه، همبستگی را تقویت بخشیده، با رشد و انکشاف اجتماعی اقتصادی، که بعضاً ایجاد قشر ها و طبقات ممتاز را نیز با خود می داشته است، حوادث تشنج افزا و بحران های سیاسی اجتماعی را نیز با خود، حمل می نمود است. قابل تذکر است که تعاریف دانشمندان با آنچه سیاستمداران بخصوص ملت گرایان بزبان آورده اند، تفاوت های روشن دیده می شود. در رابطه با عناصر هویت ملی، مؤلف کتب تذکار داده است، بطور نمونه، هویت «اودیپوس» را **مضاعف** دانسته است. لیکن هر **غیر یونانی، خارجی** شمرده می شده است. چنین افراد هیچگاه در جمله آنها، قرار نداشته اند. برخورد های جمعی اکثراً بین **دول - شهری یونان و زمامداران** صورت می پذیرفته است. در همین منبع می **خوانیم که «فریدریش ماینیکه»** در سال ۱۹۰۸م بین **ملت فرهنگی، به پیمانۀ وسیع جمعیت های فرهنگی غیر فعال و ملت دولتی، یعنی ملت فعال خود مختار سیاسی،** تفاوت می دیده است. **ولی مؤلف تأکید می ورزد، که در یونان قدیم، هیچ ملتی از جهت سیاسی وجود نداشته است.** در انزمان فقط **تجمعی از دولت های - شهری،** وجود داشته است. هر یک به حاکمیت دولت - شهری خود مغرور بوده است. از نگاه فرهنگی، یک جمعیت یونانی، «هیلا»، بیاری، «پریکلس» بعنوان مثال، بشیوه سلطنت سیاسی، معمولاً مطابق **هدف «آتی ها»،** قد علم نموده است. **بعبارت دیگر می توان از جماعت فرهنگی و «ایتنی» یونانی حرف زد ولی نه از ملت یونان قدیم.** (سمیت، ۱۹۹۱م، ص. ۸)

مؤلف می نویسد، این امر ما را معتقد می سازد، صرف نظر از هرآنچه دیگر باشد، هویت ملی، معنی و مفهوم چندی از اجتماع سیاسی دقیق را دارا می باشد. جماعت سیاسی، به نوبه خود کم از کم یکسلسله تشکیلات مشترک، قانون واحد حقوق و مکلفیت ها برای تمام اعضای اجتماع می داشته باشد. در عین حال یک قلمرو معین با سرحدات علامه گذاری شده که چنین اجتماع معین خود را بدان منسوب می داند، جزء آن شمرده می شود.

بدینترتیب، قلمرو تاریخی، اجتماع - سیاسی قانونی، تساوی حقوق قانونی **اعضاء و فرهنگ مشترک متمدن و آیدیالوژی، همه اینها، مرکبات معیاری، نمونه (مدل) غربی،** ملت را میسازد. در عین زمان گفته میشود که در تحت نفوذ غرب در جهان

نوبین (مدرن)، اگرچه تا حدی تغییر شکل یافته است، عناصر حیاتی هویت ملی در بسیاری مفاهیم غیر غربی باقی مانده اند. اما طوریکه می بینیم، در عین زمان، نمونه «مُدل» کاملاً متفاوت ملت، خارج از غرب، خاصاً در اروپای شرقی و آسیا، سر کشیده است. مُدلها و یا نمونه های مختلفی هم از کشور های خارج از غرب، عمدتاً در اروپای شرقی و آسیا پدیدار گردیده اند.

در تعریف قبلی که شامل پنج فقره بوده است، دانشمند تأکید می ورزد که این تعریف فاقد هر نوع مفهوم و درک از دولت می باشد. هرگاه تعریف «ماکس ویبر» را از دولت که در مقالات قبلی نیز تذکر رفته است بار دیگر از نظر بگذرانیم که گفته است: «**دولت به همان تشکلی اطلاق می گردد که انحصار قدرت مشروع را در اختیار دارد.**»، بناءً چنین یک تشکل به مؤسسات و موازین حقوقی عامه، با تنوع ترکیب وظایف و صلاحیت ها، چون خود مختاری و داشتن سایر تشکیلات اداری نیازمند است. چنین یک تشکل همچنان باید قدرت انحصار تطبیق زور و اجبار، تصریح شده در قانون، طوریکه ویبر از مشروعیت نام برده است، باید صلاحیت های انتخاب و استخراج در داخل قلمرو، داشته باشد. از جانب دیگر ملت، بر اساس همین منبع، متضمن اتحاد سیاسی و فرهنگی بوده، همه آنانی را که دارای فرهنگ و میهن تاریخی مشترک اند، در یک اجتماع سیاسی واحد، پیوند می دهد. در دول دیموکراتیک، بر حاکمیت مردم تأکید صورت می گیرد. لیکن زمانیکه دولت های مدرن مکلف به قانونیت و مشروعیت، مطابق شرایط ملت و عموم مردم، بمثابة دولت های اختصاصی ملت ها شناخته می شوند، ماهیت و کانون هر یک متفاوت دیده شده است. («نیشنل ادینیتی»، انتونی د. سمیت، ۱۹۹۱م، ص. ۱۴ - ۱۵)

بر اساس ارزیابی «واکر کونور» در دهه هفتاد، طوری که سمیت یاد آور می شود، فقط حدود ۱۰ فیصد دولت ها، خواهند توانست مدعی داشتن «دولت های - ملی» حقیقی گردند، طوری که مفهوم سرحدات دولتی با تمام ملت و مجموع نفوس، دارای اشتراک «ایتنی» و فرهنگی، صدق نماید. (همانجا)

مؤلف مکرراً می نویسد که، هویت ملی و ملت مفاهیم، پیچیده بوده، متشکل از مرکبات متعدد با هم مرتبط، نظیر «ایتنی»، فرهنگی، قلمرو، اقتصادی و قانونی - سیاسی، می باشد. چنین مرکبات پیوند و همبستگی میان اعضای آنرا بوجود می آورد. همچو جمعیت دارای یادگارهای مشترک، چون افسانه ها، داستان ها و عنعنات بوده، ممکن است سیمای دولت خودی را نداشته باشند. اما کاملاً متفاوت از قوانین و پیوند های تأسیسات اداری («بیوروکراسی») دولت، شناخته می شود. یعنی، با به صحنه آمدن ملت، تصویر دو مجموعه ابعاد، یکی مدنی («سیویک») و قلمروی، دیگری نژادی («ایتنی») و نسبی («جینیولوجی») با تناسب های متفاوت وحالات خاص پدیدار می گردد. همین موجودیت کثیرالبعدی است، طوریکه سمیت افاده می نماید، که هویت ملی را چنان ماهیت انحنأ پذیری و مهارت وفق دادن با شرایط و در نتیجه نیرومندی مصرانه در حیات نوبین («مدرن») و سیاسی بخشیده است، که منتج به حصول توان ترکیب مؤثر با آیدیالوژی های توانمند و جنبش ها گردیده است، بدون اینکه خصوصیت («کرکتر») آنرا از دست دهد. (همانجا)

مؤلف همین قدرت کثیر الجوانب هویت ملی را از طریق مشاهده برخی از فعالیت ها و نقش ها در حیات اجتماعی که بطور انفرادی و یا گروهی انجام می گیرد، تشریح می نماید. چنین نقش ها را «درونی» و «بیرونی» یاد نموده است. در جمله فعالیت ها و یا نقش های بیرونی، از موضوعات قلمروی، اقتصادی و سیاسی یاد آور می شود. در عین حال، از نظر وی همین هویت ملی است که نقش های درونی مُحرم و صمیمی را برای افراد جداگانه در جماعت ها ایفا می نماید. نقش نهایت مُهم و آشکار آن، اجتماعی ساختن اعضا، بحیث افراد «ملی» و «تبعه» دولت شمرده می شود. امروز این هدف از طریق اجباری، معیاری، سیستم عمومی تعلیم کتلوی و جمعی، که بر اساس آن قدرت دولتی، امیدوار جایگیر نمودن فداکاری ملی می گردد. به همین ترتیب یک فرهنگ مشخص و متجانس را رشد و ارتقاء می بخشند. یعنی با فعالیت ای که اکثریت رژیم ها، از آن پیروی می نمایند و کاربرد انرژی قابل ملاحظه تحت نفوذ ارزشهای (یا «آدیال های») اعتبار دهنده فرهنگی ملت گرا ها و وحدت،

تحقق مییابد. ملت همچنان مکلف است، تا اتحاد اجتماعی را میان افراد و طبقات از طریق تهیه و تدارک نمایشات کامل ارزش های مشترک، رمز و نشان («سمبول») و عنعنات تقویت و تحکیم بخشد. («نیشنل اد بینیتی»، انتونی د. سمیت، ۱۹۹۱م، ص. ۱۶)

از طریق کاربرد رمزها («سمبول» ها)، چون بیرق، ضرب سکه، اختراعات، سرود های ملی، لباس متحدالشکل («یونفرم»)، بنای یادگاری، آئین و مراسم – به اعضاء در رابطه با میراث مشترک آنها و فرهنگ خویشاوندی و با تقویت احساس مجلل نگهداشتن، مفهوم هویت مشترک و مربوط بودن با یکدیگر، انتقال می یابد. مؤلف به ادامه افاده می نماید: بالاخره مفهوم و ماهیت هویت ملی، وسیله نیرومندی را در امر تعریف و جاگزین ساختن خود فرد در جهان، بوسیله منشور همکاری دسته جمعی شخصیت ها و فرهنگ های متفاوت آن، فراهم می سازد. همچنان تذکر بعمل می آید: همین فرهنگ واحد مشترک، ما را قادر می سازد، تا بدانیم، که در جهان امروز «ما کی هستیم» («نیشنل اد بینیتی»، انتونی د. سمیت، ۱۹۹۱، ص ۷)

در جوامع قبیله‌ای چون افغانستان، بعضی از عناصر و مرکباتی که در فوق ذکر شده است، دارای ریشه های عمیق تاریخی می باشد. عنعنات و رسوم و بخصوص افسانه ها و سرودها، تا قریب پنجاه سال قبل از زندگی دهات بیاد داریم که در هر قریه و هر ده در دره های مناطق کوهستانی، دامنه های کوه های سیاه کوه و سفید کوه در مناطق مرکزی و غرب افغانستان به عنوان مثال، قصه خوان هایی موجود بوده اند که بعضی از آنها حتی خود اصلاً سواد خواندن و نوشتن هم نداشته اند، اما در شب نشینی ها، باشندگان ده، دور آنها می نشستند و چنین افراد، افسانه های متعدد را با آب و تاب به مردم ده حکایت می نمودند. هیچکس نمی دانست که چنین افسانه ها از چه زمانی بعد، از همین طریق شفاهی از نسل به نسل نقل شده است. با آمدن رادیو در همان دهات، روز تا روز، چنین نشست های مردم، کم شده می رفت، با نفوذ احتمالی تلویزیو و یا «ویدیوها»، بعدها دیگر صورت نمی گرفت. در حال حاضر ممکن همان نسل هائیکه این داستانها را بطور شفاهی به علاقمندان انتقال می داده اند، فوت شده باشند. در نسل های بعدی هم ممکن کسی هم در بعضی محلات وجود نداشته باشند، که جانشین آنها شوند. بنا برین گفته می توانیم که بمرور زمان، چنین افسانه ها که جزء فرهنگ بوده و هم شمرده می تواند، اگر تحریری وجود نداشته باشد، هم چنان می تواند، بفراموشی پناه ببرند. حتی چنین مثال کوچک می تواند، بیاموزد که فرهنگ پدیده ثابت نبوده، تغییر پذیر است. از جانب دیگر، مهاجرت ها نیز باعث می گردد، که نسل های بعدی از جمله یک گروهی از نژاد معین، بتدریج کاملاً با فرهنگ جدیدی وفق نشان دهند. سؤال اینجاست که آیا حدود بیش از شش میلیون باشندۀ کشور که در تمام دنیا پراکنده شده اند، چه تحول فرهنگی را ممکن دیده باشند. نسل های بعدی که هنوز امکان بازگشت به میهن پدران و مادران خویش ندارند و یا نیات بازگشت در ذهن آنها موجود نیست، چه تغییر فرهنگی را متحمل خواهند شد. در طی سالهای اخیر دیده شده است، که بعضی از استعداد های کشور ما که مهاجر شده اند و توان عالی نویسندگی را از خود نشان داده اند، بعضی از افسانه های معروف کشور را روی کاغذ یا «میدیای» نوین آورده اند، که می شود از آنها فقط تقدیر صمیمانه صورت گیرد.

ادامه دارد ...



یادداشت اداره: هرگاه خواسته باشید بخش های اول تا ششم این مطلب عالی و تحقیقی را مطالعه فرمائید، بالای فوتوی نویسنده در صفحه مقالات کلیک کنید آرشیف مکمل نویسنده باز می شود و در آنجا هر کدام نوشته ایشان را که خواسته باشید باز و مطالعه کرده می توانید.